

آنچه در جنبش دانشجویی حاضر

و آنچه غایب است

ما تبعیدیان، حتی اگر خود را به گفتهٔ سعدی از «دوران باخبر» فرض کنیم، داوری مان در بارهٔ جنبش، و بهتر بگوییم شورش دانشجویی اخیر، در صد قابل توجهی از عدم دقت به همراه دارد. با وجود این، بر اساس شنیده‌ها و خواننده‌ها و تجربه‌های دور و نزدیک می‌توان گفت که این شورش خصلت نمایی بحران فراگیری ست که از همهٔ جهات جامعهٔ ما را فراگرفته است؛ از بحران اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و اجتماعی گرفته تا بحران هویت و بازتاب تلاش یک قرن جامعهٔ ایران در مبارزه بین کهنه و نو، سنت و مدرنیته، استبداد و آزادی، نابرابری و برابری. کوتاه سخن آنکه جنبش و شورش دانشجویی اخیر یکی از جلوه‌های پرشمار مبارزه‌ای همه‌جانبه به شمار می‌رود که سال‌هاست به سوی یک آرمان یعنی ایجاد جامعه‌ای آزاد و برابر در جریان است، چشمه‌ای زلال که از رودی خروشان در اعماق جامعه خبر می‌دهد.

اما در حال حاضر، این آرمانخواهی بازهم در قالب محدودیت‌هایی که بر جامعهٔ ما (و طبعاً بر این جنبش) تحمیل شده اسیر است و لذا مانند هر زندانی ناگزیر است از هر شعاع نور که از سوراخی بتابد، از هر هواخوری یا ملاقات تصادفی و گذرا، از هر امکان تماس و خبر رسانی و مورش و موضعگیری صریح یا رمز آلود سود جوید و خود را عیان کند و همواره در آرزوی شکستن دیوارهای زندان و رهایی از میله‌های بند باشد.

جنبش دانشجویی ایران، همچون دیگر جنبش‌های مترقی اجتماعی ما، اسیر انقطاع تجربه است و از تاریخ غنی جنبش مترقی و آگاهانه و آگاهگرانه دانشجویی ایران که نقطه اوج‌های برجسته‌ای چون جنبش علمی و لائیک و ماتریالیستی و استقلال طلبانه سال‌های قبل از ۱۳۳۲، جنبش سال‌های پس از کودتا و به ویژه ۱۶ آذر ۳۲، جنبش مقاومت در برابر رژیم کودتا و عمال

سرسپرده آن امثال منوچهر اقبال و جهانشاه صالح و واقعه اول بهمن ۱۳۴۰، جنبش هم‌رأیی و همکاری با دردها و مصایب مردم (مثلاً در زمان زلزله قزوین و سیل جنوب تهران و گرانی بلیط اتوبوس و ...) و حمایت از اعتصابات کارگری (از کوره پزخانه گرفته تا صنعت نفت)، احساس مسؤلیت در قبال سرنوشت کشور و شکل‌گیری اندیشه انقلاب و طرد فرمیسم و بالاخره هسته‌های مشی مسلحانه چریکی که زاده شرایط و محدودیت‌های آن زمان در ایران و جهان بود تا تحرك وسیع دانشجویان در سال‌های خفقان دهه ۱۳۵۰ تا قیام ۵۷ و سرانجام ادامه آن در مبارزه و مقاومت در برابر دشمن بزرگ آگاهی و آزادی که جمهوری اسلامی ست و «انقلاب فرهنگی» اش و اوج حماسی و خونین آن در اول اردیبهشت ۱۳۵۹ (روز بسته شدن دانشگاه تا سال ۱۳۶۱) که تا امروز ادامه دارد.

این مبارزه پرشور و پرافت و خیز، علیرغم همه ضایعات و تلفات بسیار سنگینی که بر پیکره انسانی و معنوی دانشگاه وارد آمده همچنان ادامه دارد و در مقطع کنونی دستاورد بزرگش عبارت است از آگاهی روز افزون توده‌های دانشجویی به ماهیت ضد دموکراتیک رژیم حاکم و شکست برنامه اسلامی کردن دانشگاه و به بند کشیدن آن. بنا بر این، ماهیت درونی جنبش کنونی را می‌توان گرایش به آزاد اندیشی و طرد دگم‌هایی که بر جامعه ما فرمان رانده و تلاش برای رهایی از سنت و ارتجاع کهن و شرکت در یافتن راه حل‌های مناسب برای نیل به آزادی و برابری در کل جامعه دانست.

اما این آرمان و ماهیت اسیر محدودیت‌هایی ست که رژیم جمهوری اسلامی بر کل جامعه از جمله بر این جنبش تحمیل کرده است. هیچ تشکیلی که مستقل از رژیم باشد اجازه فعالیت ندارد. تنها اتحادیه‌ها و انجمن‌های اسلامی حق فعالیت دارند که دامنه‌شان آنقدر محدود است که حتی جناح‌های رفرمیست مذهبی نیز از فعالیت متشکل و آشکار محروم اند. رهبری رسمی جنبش کنونی در دست اتحادیه‌هایی ست که رژیم برای قفل زدن بر تحرك اندیشه و عمل دانشجویان به وجود آورده است؛ اتحادیه‌هایی کاملاً خودی که سابقاً وظیفه‌شان تصفیه و پاکسازی استادان و دانشجویان مبارز و غیر خودی و لو دادن مخالفان و چماق‌کشی به نفع رهبر و حزب الله بود و این که دانشگاه را در خدمت «انقلاب فرهنگی» در آورند، یعنی همان ضد انقلابی که به کارگزاری امثال عبد‌الکریم

سروش و علی شریعتمداری و صادق زیبا کلام برپا شد تا پس از سرکوب دانشجویان، راه را برای تسلط حوزه بر دانشگاه هموار سازد و دانشگاه را اسلامی کند (همان که امروز شکست آن را شاهدیم). خوشبختانه شرایط عینی چه در جامعه و چه در دانشگاه به حدی از نضج و پختگی رسیده است که این انجمن ها و اتحادیه ها، با همه خطوط و مرزهای ممنوعه شان نه تنها نمی توانند از تحرك دانشجویان (که غالباً در همین رژیم به مدرسه رفته و آموزش دیده اند) ممانعت به عمل آورند، بلکه گاه خود نیز به ناگزیر پا را از محدوده مقرر فراتر می گذارند و خواستار رفرم هایی می شوند که رژیم نمی تواند بپذیرد. هم اکنون تحت اجبار شرایط عینی، دریچه های اصلاح دینی و رفرم تا حدی باز شده اما حتی از این دریچه ها نیز به جای «نسیم»، طوفان می وزد و می بینیم که جناح اصلاح طلب رژیم نیز طاقت تحمل طرح خواست های نرم و از فیلتر گذشته اتحادیه های اسلامی دانشجویی را ندارد. آخر این خانه کلنگی جمهوری اسلامی در چنان وضعی ست که هر سوراخی در آن به چاهی ویل می انجامد که شالوده نظام را از بن می لرزاند و هر دو جناح رژیم را برای متوقف کردن تحرك دانشجویان به يك موضع می کشاند. این ها هم حد اکثر باران می خواهند اما می بینند که اگر نجنبند سیل در راه است و این طویله اوژیاس را با همه سران و مهترانش خواهد روید.

در جنبش دانشجویی کنونی علی رغم آنکه شعارهای دمکراتیک و مترقی متعدد سر داده می شود، به دلیل محدودیت هایی که بر فعالیت اندیشه و عمل اش تحمیل شده و یا از درون خود دارا ست، اثری از همصدایی و همنوایی با جنبش کارگران و زحمتکشان نیست و حتی سقف شعارهای غیر مجاز نیز، با همه بجا بودن خود (مانند تعقیب پرونده های قتل در دو سال گذشته، یا افشای خامنه ای و حمایت او از جانیان) هنوز با خواست های رادیکال در حمایت از مبارزه کارگران و اکثریت وسیع زحمتکش و محروم جامعه و مبارزه زنان و ... گره نمی خورد. اندیشه لائیک و چپ رادیکال به صورت مشخص و سازمان یافته از صحنه غایب است. خلاصه اینکه اسارت جنبش دانشجویی کنونی در قالب هایی که رژیم تعیین کرده و سرکوب شدید تجاوز از آن حریم، امری نگران کننده است.

بر دوش کسانی که افقی روشن و رادیکال و چپ را برای جنبش های

اجتماعی ایران جستجو می کنند، و نیز بر دوش ما اگر خود را از این طیف می دانیم، این وظیفه سنگینی می کند که با تلاش تئوریک و عملی، چه فردی و چه جمعی سازماندهی شده، سهم خود را در جنبش عمومی و در مبارزه مردمی که از اوضاع بحران زده کنونی به جان آمده اند بر عهده گیریم.

(منتشر شده در آرش، چاپ پاریس، شماره ۷۱ ژوئیه ۱۹۹۹).